

تلفن نزن

DOR: [20.1001.1.27835480.1402.3.16.5.7](https://doi.org/10.27835480.1402.3.16.5.7)

این جوری نبودم. برای خودم آدم گردن کلفتی بودم و جلوی باد که سهل است جلوی طوفان هم می ایستادم. اما اگر از جانب تو نسیمی به طرف من بیاید مرا از جایم بلند می کند؛ درهوا چرخ می دهد، مدتی موج درهوانی آلوده به تو دست و پا می زنم و بعد که مرا رها می کند درگوشه ای بی حرکت می مانم. بسیار می ترسم دوباره نسیم تو به طرف من بیاید. از تلفن می ترسم. من زنگ تلفن تو را می شناسم، نمی دانم چرا وقتی تو تلفن می زنی صدای زنگ تلفن بلندتر، هشداردهنده تر است و آخرتین زنگ به نوعی تهدید می ماند.

این دستگاه لعنتی خیلی راحت مرا به تو، به صدای تو، به آن احساس عجیب و بسیار لذت بخش تو وصل می کند. وقتی طنین خاص صدایت توی گوش می پیچد تمام نیروهای مهاجم که سهل است ابزارهای دفاعی وجود من فلج می شوند. اول هر دو مدتی آسمان و ریسمان به هم می بافیم، بالاخره من که شکست خورده و قلعه وجودم را تسلیم کرده ام می گویم کی تو را می بینم؟ و تو، توی خائن بیرحم نزدیک ترین فرصت را معین می کنی. هرچه زودتر می خواهی مرا به بینی و زهر وجود خودت را از امواج نگاهت توی وجود من بریزی. تو وقتی می آئی؛



جهانگیر هدایت*

تورا به خدا، به هرکه می پرستی یا هر چه می پرستی به من تلفن نزن. تو نمی دانی من این مدت که قرار شد به هم کمتر تلفن بزنیم چقدر با خودم کشمکش داشته ام. اوائل می گفتم ولش کن تلفن زدن ندارد. من باید موقعیت خودم را حفظ کنم. من مثلاً برای خودم آدمی هستم! اما چند روز که گذشت خاطرات تو، حتی خاطرات بد و ناراحت کننده یکی یکی آمدند سراغ من؛ انگشت زدند روی شانهم و وقتی سرم را برگردانیدم تو را دیدم. وای که من وقتی تو را می بینم تمام خطوط صورت و تن و بدن و حتی لباس هایت یک جای مرموز و نهفته ای از همه هستی مرا می لرزاند. من چرا این قدر ضعیف و احمق شده ام؟

* jahangirhedayat@gmail.com

گذشته آن زهر سحرکننده‌ات را توی وجود من می‌افشانی
و من چنان از آن زهر اغواگر تو مست می‌شوم که دیگر جز
تو و تو تو و بازهم تو چیز دیگری نمی‌فهمم. تمام دنیا در
چشم‌های شیطانی تو غرق می‌شود و من حس می‌کنم به
جای خون، زهر وجودتوست که در رگ‌های من حرکت
می‌کند و من خون زهرآلود و مسموم از عشق خودم را چکه
چکه روی این کاغذ میریزم، این نوعی انتقام است نوعی
خودتکانی است، نوعی گریز است.

من توانسته‌ام بر خودم مسلط شوم، به تو فکر نکنم،
شکنجه‌ی ندیدن تو را تحمل کنم اما به شرط آن که تو تلفن
نزنی. تلفن برایم کابوسی شده و هرطوری هست می‌توانم
خودم را از آن دور نگه دارم ولی اگر تو ...
وای خدای من، خدایا به من رحم کن، تلفن دارد زنگ
می‌زند

هروین و کوکائین و تمام مواد افیونی دنیا را باهم آورده‌ای
که با نگاهت، فقط با تیر نگاهت توی رگ و پی من تزریق
کنی و من حتی یک لحظه نتوانم از افسون وجود تو غافل
بمانم. برای همین است که نمی‌خواهم تلفن کنی. من با
تمام قوا و قدرتی که دارم با خودم گلاویزم که به تو تلفن
نکنم و از عجائب آنست که موفق هم شده‌ام. من خودم
دست‌های خودم را طناب پیچ کرده‌ام. دست بندزده‌ام،
به زنجیر بسته‌ام که گوشی نحس تلفن را بر ندارد و شماره
سحرو جادوی وجود تو را نگیرد.

از این جهت من به خودم می‌بالم که موفق شده‌ام. این
برای من نوید بزرگی است چون می‌فهمم آنقدرها هم که
فکر می‌کنم ضعیف و کم اراده و بی‌تصمیم نیستم. حتی
حس می‌کنم می‌توانم این وضع را ادامه بدهم. با خودم
سخت درآویخته‌ام که تلفن نرم.

اما اگر تو تلفن بزنی همه تصمیم‌ها و اراده‌ها و قدرت‌ها
در وجودم فرو میریزد، ذوب می‌شود و یک جای نهفته از
بدنم گم می‌شوند. من می‌مانم، تو، صدایت، حرف‌هایت
و مثل یک عروسک خیمه شب بازی می‌توانی هرطوری
بخواهی مرا بچرخانی. حالا تو از توی سیم تلفن و امواج
مخابرات آن مواد افیونی را توی وجود من میریزی. من
اول منتظر می‌شوم شاید خودت پیشنهادی بدهی که
ملاقاتی داشته باشیم و بعد نگران می‌شوم نکند تلفن قطع
شود و من و تو دیداری نداشته باشیم و خودم پیشنهاد
می‌کنم. محال است من پیشنهاد کنم و تو قبول نکنی که
سهل است اولین فرصت را نشانه می‌گیری. تو عقربی
هستی که باید بیانی زهرت را در وجود من بریزی، خودت
را از آن هوس‌های زهرآگین مهلک آزاد کنی، مرا مسموم و
گیج بگذاری و بروی. تو مثل مار افسونگر خوش خط و
خالی با نجوائی فریبنده از توی خط تلفن از پرده گوش من